الذل في الطمع وقال

بست خویشتن بآدم کن ۵ سگ و مردار را بهم بگذار

رب صائم ليس له من صومه الا

ای بسا روزه دار بی اخلاص کز نجات از سقر نخواهد یافت

زکوة الجاه اعانة الملهوف

جز پریشانی عذاب الجوع هیچ چیز دگر نخواهد یافت

سوف يأتيك ما قدر لك

زود نزدیکت آورند نه دیر آنچه تقدیر آن پسری باشد

الشر عادة والخير عادة

پسر ز فرمان کردگار متاب | تا ترا تاج سروری باشد

الصلوة وما ملکت ایمانکم

بی نمازی نشان خذلانست | بین ز خذلان جان کزای برترس

الطلبة تجر الطلبة والمعصية تجر

بهر طاعت کمر بجان در بند | تا همه بیکتت بگشایند

ضلع اجر من استکثر بره وقال

کن آزار زیر دستان را | وز زبردستی خدای بترس